

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که راجع به روایات شهادت بود و وجوب تحمل شهادت و اداء شهادت.

به مناسبت عرض کردیم چون بحث ما بحث شهادت که نیست، بحث اخذ اجرت بر واجبات است، به این مناسبت گفتیم مقداری از روایاتش را بخوانیم، روایاتی که به ما نحن فیه مربوط می شود. و دیروزی یک روایتی بود که یک مقداری هم طولانی صحبت کردیم، که بیشتر جنبه به اصطلاح جنبه باطنی و غیبی و تجسم عمل دارد. یا بگوییم حالا به یک معنایی ملاکات اخروی می شود.

متعرض اسانیدش و مصادرش شدیم. و عرض کردیم این روایت اضافه بر اینکه در فقه الرضا هم قبولش کرده، کافی در اوایل قرن چهارم، مرحوم صدوق اوایل قرن چهارم و مرحوم شیخ طوسی در اوایل قرن پنجم، این حدیث را قبول کردند. یعنی مرحوم صدوق حتی در فقیه آورده.

اینها را دیروز گذشت. محل شاهد ما، آن بحث چون کامل نشد، یکی اینکه خبر این روایت نشان می دهد تجسم اعمال است، خبر این جای بحث نیست. آن که ما الان هدف بنده نمی دانم روشن شد از این مطلب که آیا تحمل شهادت و یا اقامه شهادت اداء شهادت، هر دو اضافه بر اینکه وظیفه هستند، تکلیف هستند، ایجاد حق هم می کنند یا نه؟ یا حالا به تعبیر این کلمه حق را به خاطر اینکه مرحوم شیخ، چون مرحوم شیخ، شیخ انصاری فرمودند ادای شهادت حق است، اگر در مقابل او پول بگیرد، اکل مال به باطل می شود. از این جهت ما کلمه حق را به کار می بریم.

حالا اگر بخواهیم از نظر غیر از تعبیر شیخ، تعبیر اصولی تر یا به قول امروزی ها حقوقی تر و قانونی تر یا به تعبیر ما فقهی تر و فنی تر به کار ببریم، صحبتی که الان مطرح است، این است که تحمل در باب تحمل شهادت یا ادای شهادت، اضافه بر اینکه تکلیف هست، آیا حکم وضعی هم دارد یا نه؟ حکم تکلیفی صرف است، مولوی صرف است یا یک جنبه وضعی هم دارد؟

مثلا مرحوم شیخ جنبه وضعی اش را حق می داند. این یک جنبه وضعی است. یعنی اگر برادر مومن شما آمد گفت آقا من می خواهم خانه ای بفروشم، می خواهم طلاق بدهم، می خواهم ازدواج بکنم مثلا، شما بیا شهادت بده، این یک حقی از حقوق مومنین است. خوب دقت بکنید، غیر از این که تکلیف دارید که بروید تحمل بکنید، و تکلیف دارید که اداء بکنید، ادای شهادت، آن نکته فنی روشن شد؟ غیر

از اینها آیا حقی هم تولید می کند یا نه؟ یا مثل اینکه اعطی بماء می ماند، آنجا که حق تولید نمی کند، تکلیف صرف است، مثل اقیم الصلاة می ماند. آیا تکلیف صرف است یا جهت وضعی هم دارد؟

حالا آن جهت وضعی اسمش را بگذاریم حق، که شیخ فرموده است. اسمش را بگذارید امانت، ان الله يأمرکم ان تؤدی الامانات، این یک امر. پس آن جامعش چه شد؟ عنوان حکم وضعی. آیا یک حکم وضعی هم هست، یا تکلیف صرف است؟ این اصل است یعنی به نظر من شاید به این توضیح نگفتم دو روزه، ما هدفمان از خواندن روایات از لسان خود روایات ما چه در می آوریم؟ آیا می توانیم از لسان خود روایات در بیاوریم که این.. آیا از لسان روایات می تواند دریابد که آیا این تکلیف صرف است یا این اضافه بر تکلیف یک جانب وضعی هم دارد؟

ما توضیحاتش را سابقا عرض کردیم. توضیحش این بود که در بحث اخذ اجرت بر واجبات، غیر از آن راهی که آقایان رفتند، راهی را که ما رفتیم این بود که در باب اخذ اجرت در یک واجب، سه نکته را مراعات بکنیم. یکی ادبیات قانونی بود، یکی روح قانون بود، یکی هم فضای قانونی.

ما در حقیقت در اینجا از این دو نکته اول می خواهیم الان استفاده بکنیم. یک اینکه ممکن است یکی بگوید مثل مرحوم شیخ انصاری این اداء شهادت و تحمل شهادت، این طبیعی اش این طور است که اضافه بر تکلیف یک نوع حق هم تولید می کند. یک جانب وضعی هم دارد. این بنا بر اینکه روح تشریع را نگاه بکنیم، روح قانونگذاری را.

و ممکن است شما ادبیات قانونی را نگاه بکنید. مراد از ادبیات قانونی بینیم از ادبیاتی که کار برده شده این معنایش این است، مثلاً در خود قرآن (و من یکنمها فانه آثم قلبه)، کسی که کتمان شهادت بکند، قلبش گناهکار است. البته کلمه آثم، در لغت به معنای گناه نیست، چون عرب ها در آن زمان لفظ گناه را با تعریش جناح، لیس علیکم جناح، گفته شده جناح معرب کلمه گناه است، بعید هم نیست، تشابه لفظی هم دارد. بعضی هم گفتند نه جناح لفظ عربی صریحی است، عجمی نیست. البته می گویم ما هم الان نمی توانیم چیز درست و حسابی بگویم، یک مقدار مصادر کار ما تشویه دارد، مخصوصاً بنده معتقدم ممکن است عکس هم باشد. اصلاً گناه از جناح گرفته باشند، به عکس اصلاً، حالا چون آنها گفتند جناح از گناه، چون وضع روشنی ندارد اصلاً مبادی لغتی ما، ظاهرش این طور است که از جناح چون جنح با گناه خیلی همچین دارد، بی ربط نیست، بی ربط بی ربط، اما با جناح که بال باشد بهتر می خورد، جناح به معنای گناه،

شکلس و هیئتش و به قول امروزی‌ها ریختش به همان گناه بیشتر می‌خورد. لکن احتمال عکس هم هست. چون خیلی واضح نیست که حتماً آن طرف باشد.

به هر حال این بحث مطرح است. یعنی که آیا این که، اما اثم به معنای گناه نیست، فیهما اثم کبیر، خودش گناه نیست. یک نوع گناه و زشتی، پلیدی، آلودگی اگر بخواهیم بگوییم و این که مثلاً در خمر آمده اثم، این هم ما کرارا عرض کردیم، در لغت عرب فارسی هم همین طور است، وقتی یک چیزی در آن زیاد شد عین آن می‌بینند، مثلاً ما در فارسی می‌گوییم فلانی مجسمه دروغ است، مجسمه، لکن می‌گوییم خود دروغ است، اصلاً دروغ است. در لغت عربی به خاطر اینکه مثلاً با نستجیر بالله با شرب خمر انواع زشتی‌ها انجام می‌شد، آلودگی‌ها انجام می‌شد، پلیدی‌ها و پلشتی‌ها انجام می‌شد، حتی ما در شعر عربی داریم که اصلاً اثم را به معنای خمر به کار بردند. شربت الاثم حتی ضل عقلی، اصلاً گناه را خوردند، این گناه اثم در اینجا، لذا اگر دقت بکنید اثم به معنای گناه نیست، آن آلودگی است، آن پلیدی و پلشتی است که پیدا می‌شود.

آن وقت ظاهر آیه مبارکه (و من یکتها فانه اثم قلبه)، اگر کسی کتمان کرد، در حقیقت این قلب اوست که آلوده می‌شود. در مقابل الا من اتی الله بقلب سلیم، و این اصطلاح قلب در اینجا، در آیه مبارکه، بیشتر ناظر به این معناست که چون قلب منشأ تمام حرکات و ارادت‌ها و افعال جوانحی و جوارحی، چه افعال قلبی چه افعال به اصطلاح جارحه‌ای و جوارحی می‌شود، وقتی آن گناه شد، تمام آنچه که از انسان صادر می‌شود گناه است، آلوده است. این کنایه از این است.

اگر قلب انسان آلوده شد، خودش هم آلوده می‌شود، اضافه بر او این فردی که یکی از اجزای جامعه را قرار می‌دهد، جامعه هم کلاً آلوده می‌شود. که خود این کتمان شهادت آدم خیال می‌کند یک چیز عادی است، خوب دقت بکنید واقعاً جامعه را بهم می‌زند خود کتمان، چون شهادت مال رابطه اجتماعی است دیگر. اصلاً شهادت مال رابطه، تنها باشیم که شهادت معنا ندارد که، در گوشه بیابان زندگی کنیم که شهادت معنا ندارد. شهادت مال یک رابطه اجتماعی است. این رابطه اجتماعی اگر آلوده شد وضع جامعه، لذا در قرآن می‌آید اصل این را از قلب می‌گیرد، اثم قلبه، حالا این اثم قلبه اگر ما باشیم و حسب ظاهر از توش حق در نمی‌آوریم که شیخ فرموده، آقای خویی می‌گویند در نمی‌آید حق، انصافش حق با آقای خویی است. البته ایشان از اثم قلبه نفرمودند از امر از به اصطلاح از آیه مبارکه و لا یأب الشهداء و من یکتها و لا تکتّم الشهاده، از آن نفرمودند حق در نمی‌آید. درست هم هست حرف ایشان. از آن هم در نمی‌آید، از اثم قلبه هم حق در نمی‌آید.

مگر اینکه بگوییم که این اثم قلبه را باز کرایه بگیریم از یک نوع اثر وضعی. و الا این هم مشکل است. آن وقت این راجع به اثم قلبه که انصاف قصه از حق و ملک و این جور چیزهایی که گفتیم از این ادبیات قانونی در نمی آید.

حالا می ماند این روایت: و لوجه ظلمة مد البصر، این مد البصر هم، ما باشیم ظاهرش این است که ناظر به آیه باید باشد، ما باشیم. چون وقتی انسان قلبش آلوده شد، تمام چیزها تا جایی که می آید تألیف بنویسد، کتاب بنویسد، کار خیر بکند، تمام اینها سیاهی دارد، تمام اینها گناه، آلوده است، چون قلب که آلوده شد تمام اینها فرع آن هستند. این مد البصر خیلی می خورد که تأویل و تجسم آثم قلبه باشد، مد البصر، چون وقتی قلب گناه آلوده شد، هر چه که می آید چه افعال جوانحی چه افعال جوارحی، تمام آنها تا هر چه که می آید، کتاب هم بنویسد، کتابش هزار سال هم بماند، آن هم ظلمة، و لوجه ظلمة مد البصر.

این ظلمة مد البصر که در تفسیر آیه مبارکه هست این روز قیامت تجسمش به این است. ظلمة مد البصر، خیلی تعبیر زیبایی هم هست، انصافاً، این که بزرگان قبول کردند، احمد اشعری قبول کرده فکر می کنم خیلی بجا بوده، به ذهن ما هم حالا اگر بگوییم آن مبنای اینکه ایشان گفته ما به سند کار نداریم، مضمون را نگاه می کنیم. به هر حال مضمونش که خیلی قشنگ است، به اعتبارات عرفی هم می خورد. این یک بحث سر ظاهر حدیث است که جنبه تجسم اعمال است. آن بحث فقهی ما از این تجسم حرمت در می آوریم یا کراهت؟ این بحث فقهی.

و لوجه ظلمة مد البصر، و از آن نکته مهمتر آن بعدش است، تعرفه الخلائق باسمه و نسبه، این باسمه و نسبه به نظر من برای این است که چون شهادت یک امر اجتماعی است، یعنی این در جامعه کاملاً مشخص است، که این نقص این جامعه و این سیاهی را این شخص ایجاد کرد. این کمبود را این نقص را، این ظلم را، فرض کنید در روایت دارد که رفت شهادت دروغ داد دست یکی را بریدند، خب بعد آمد گفت آقا ما دروغ گفته بودیم، خب بابا دست او بریده شد رفت پی کارش حالا راست گفته یا دروغ گفته، دقت می کنید؟ این تعرفه الخلائق باسمه و نسبه، اینجا خیلی مهم است. این بیخود هر کلمه ای که می آید یک نکته ای دارد.

سوال این است: یک: آیا از این تجسم عمل می توانیم حکم در بیاوریم؟

دو: آیا این نحوه تجسم مناسب با حکم تکلیفی صرف است یا از این تجسم حکم وضعی هم در می آید؟

همان که شیخ فرمودند. آیا این تجسم و مخصوصاً دو نکته ظلمة مد البصر، و یکی هم تعرفه الخلائق باسمه و نسبه، خیلی چیز عجیبی است دقت عجیبی در روایت شده. به اسم و نسب این می دانند که این چنین کار زشتی را انجام داد و چنین ضربه ای را به جامعه زد به مردم

زد، به مجتمع زد، سوال این است، دقت کردید؟ محل کلاممان فعلا این است. بحث به اصطلاح تجسم عمل نداریم. آیا از این که می گوید این عمل متجسم می شود به این صورت، به صورت ظلمة مد البصر و تعرفه الخلاق، آیا این کنایه از این است که کتمان شهادت یک اثر وضعی هم دارد، این طور نیست که تکلیف صرف باشد؟

خب اگر ما باشیم و این مقدار که خیلی بعید است انصافا بالاخره آنجاهایی که دروغ، دروغ گفتن که بگوید تفروحووا منه راحة به اصطلاح تنن الی العرش یا نشن الی العرض، روایت دارد که دود سیاهی می آید، این منافات با این ندارد، حالا غیبت مثلا داریم که حق الناس توش دارد، در دروغ که نداریم کسی حق الناس بگوید. با اینکه در آنجا تکلیف است، مع ذلک آثار... از این بنفسه در نمی آید مضافا در آن نسخه کافی در نسخه ای که مصادر ثلاثه ما دارند که در کتاب فقه الرضا هم نیست، این طور است: ثم قال ابو جعفر علیه السلام الا ترى ان الله تبارک و تعالی يقول و اقيم الشهادة لله، حالا این در تفسیر، گفتم این مناسب با آثم قلبه بیشتر مناسب بود، به ذهن ما، به ذهن محدود بنده البته عرض می کنم. اما امام فرمود و ذلک الا ترى ان الله تبارک و تعالی يقول و اقيم الشهادة لله، اقيم الشهادة که ظاهرش تکلیف است دیگر، جانب وضعی که ندارد.

پس این ظاهرش این است که تجسم خود تکلیف است. آن نکته فنی روشن شد؟ این که ما در فقه خیلی کار می کنیم، امروز کمی صحبت هم کردیم خسته هم بودم، کمی صحبت کردیم بیشتر روی این نکته هست که ما از خود روایت تجسم هم، ببینیم تجسم اعمال هم، ببینیم که آیا تکلیف صرف می شود یا تکلیف و حکم وضعی؟

ما باشیم و این ظاهر، مخصوصا با این ذیل که انصافا حکم وضعی در نمی آید. یعنی خود افعال هم همین طور است، بالاخره یک باطنی دارند، بالاخره آنها هم تجسمی دارند، وجود این تجسم حتی يعرف الخلاق باسمه و نسبه اینها ملازم ندارد. مگر یک جور دیگر حدیث را معنا نکنیم نه این جوری که تا حالا خواندیم. چون ما یک روایتی داریم که معروف هم هست، الان سندش در ذهنم نیست. شاید هم سندش خوب باشد، هم پیغمبر (ص) ظاهراً نسبت داده شده و هم به ائمه (ع). الظلم ظلمات، خود ستم و ظلم و جنایت این خودش تاریکی است، تیرگی است. الظلم ظلمات، حالا این سندش را در بیاورید، به ذهن من می آید سندش خوب است، در ذهن من الان خوب است لکن دقیقا نمی توانم بگویم.

س: عوالی اللئالی دارد؟

ج: نه عوالی که از سنی ها نقل می کنند.

نه سنی ها هم دارند می دانم که سنی ها هم دارند. از رسول الله (ص) هم نقل شده، الظلم ظلمات از سنی ها هم نقل شده.

الظلم ظلمات اگر این باشد چون ظلم یک جنبه حق الناسی توش دارد، چون ظلم سلب حق است از دیگران، اصلا ظلم طبیعتش حکم وضعی است. مال کسی را بگیرد، ضربی به او وارد بکنید، ظلم طبیعتش حق وضعی است اصلا. دقت می کنید؟ آن وقت تعبیر شده که ظلم، ظلمات است. خوب دقت بکنید. از آن طرف همه گفته من کتم شهادة لوجه ظلمة، یکی از آن ظلمات هم همین است، چون ظلمات جمع است. آیا این می شود این را با آن روایت، حالا الان چون در ذهنم، در ذهنم هست که سندش خوب است، البته پیش اهل سنت می دانم، حالا پیش ما دقیقا در ذهنم نیست.

س: آقا بخاری و ترمذی و اینها همه دارند.

ج: بخاری دارد؟

س: بخاری و ترمذی

ج: عرض کردم در ذهنم می گویم خیلی حافظه ما خراب نشده، کمی شده، در ذهنم هنوز هست که سندش پیش اهل سنت خوب بوده

س: مجموعه برقی

ج: اینها بیشتر از بخاری و اینها گرفتند. از سنی ها گرفتند. اینهایی که یک وقتی مجموعه ورام و عوالی و دیگر این همیشه این لغت در ذهنتان باشد که ما نداریم. وقتی این افتاد در مجموعه ورام و جامع الاخبار و عوالی و این عوالی اللئالی اینها، معلوم می شود از سنی ها گرفتند. حدیث بوده ما نداشتیم اصل نداشتیم. اصل حدیث پیش ما همین کتب اربعه و حتی محاسن و اینهاست، دیگر اینها نباشد از ما نیست.

س: کافی هم دارد

ج: از کافی هم دارد؟

س: اتقی ظلم فانه ظلمات يوم القيامة

ج: هان اگر آن دارد، سندش را بخوانید

س: ابن ابی عمیر

ج: خوب است اگر این باشد خوب است

س: ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله

ج: خب مرسل است

اولش ابن ابی عمیر است؟

س: بله

ج: خب این معلوم می شود تعلیق به حدیث سابق است.

قاعدتاً علی بن ابراهیم عن ایبه باید باشد قاعدتاً

س: محمد بن یحیی عن محمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن عیسی عن منصور عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام

قال قال رسول الله (ص) اتقوا ظلم فانه ظلمات يوم القيامة

ج: البته منصور، منصور بن یونس است که از واقفی هاست، موثق است یا مرسل است. پیش اهل سنت یادم می آید سندش خوب بود،

پیش ما همچنین روشن نبود.

پس روی مبانی است، یعنی روی مبانی مرسل ابن ابی عمیر و موثقه منصور بن یونس معروف به بزرگ، این بزرگ هم لفظ فارسی است

بزرگ تعریف شده. این منصور بن یونس توثیق شده لکن واقفی است.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین آیا می شود این را جمع کرد با آن؟ دقت بکنید. لوجه ظلمة آنجا هم دارد که الظلم ظلمات، پس

معلوم می شود که کتمان شهادت ظلم است.

س: سخت است

ج: خیلی هم سخت است.

و اگر ظلم شد می شود حکم وضعی. اگر ظلم شد خب قطعاً می دانیم ظلم که حکم وضعی است دیگر. چون سلب حق از ذی حق

است دیگر. بنا بر اینکه عدل اعطاء حق الی ذی حق است، آن هم سلب حق است، بنابر تعریف مشهور از ظلم.

ظلم عبارت از سلب حق است، چون سلب حق است حکم وضعی دارد. می شود این را فهمید؟ انصافا خالی از صعوبت نیست. یعنی و لوجه ظلمة مد البصر، بیشتر نکته اش روی همان اینکه این کتمان تبدیل به یک سیاهی می شود و این سیاهی اش هم حدی ندارد، این بیشتر نظر روی مد البصر است. تا چشم کار می کند سیاه است؛ چون کسی که کتمان یک حقی را کرد، تا چشم کار می کند این آثار بد دارد. اگر سه هزار سال قبل هم کتابی نوشته دروغ نوشته، هنوز این ادامه دارد، این ادامه پیدا می کند. یک مطلب دروغی را شهادت، مثلا گفته ما فلان جا حمله کردیم، نکرده بوده، من باب مثال، همین کتاب هایی مثل... یک چیز دروغی نوشته باشد، مد البصر این دروغ هست، این سیاهی هست.

علی ای حال و مخصوصا که امام بعد فرمودند و اقيم الشهادة لله، این اقيم الشهادة لله، غرض اینکه شبهه ای دارد که حدیث خیلی روشن در حکم وضعی نباشد. این باز احتمال.

باز هم همان دنیای ما با احتمالات در، باز همان نکته ای که عرض کردیم که اول بحث آوردیم روز اول اگر یادتان باشد متعرض شدیم، بگوییم که آن روایاتی، معذرت می خواهم این را در اذان گفتیم، اذن لله، محتسب لله، بگوییم وقتی کلمه لله جایی آمد، خود این مفادش این است که باید مجانی باشد، پول نباشد، با پول نمی شود. از اینکه امام می فرماید و اقيم الشهادة لله، این در بحث اذان اگر یاد آقایان باشد گفتیم من اذن لله محتسبا، آنجا احتمال دادیم از خود آن دلیل در بیاید که باید مجانی باشد پول توش نباشد، ولو ما پول را با قربت منافی ندانیم از باب داعی بر داعی لکن در آنجا باید، آن جاهایی که لله می آید این است.

بگوییم اینجا هم مراد امام از اینکه این آیه را آوردند و اقيم الشهادة لله، این اقامه باید لله باشد. لله باشد یعنی تقاضای پول نکند، پس خود آیه هم دلالت بر حکم وضعی دارد. خود این حدیث هم به این نکته ای که الان عرض کردیم. یعنی از این حدیث مبارک در می آوریم که از کتمان شهادت از مصادیق ظلم است. البته بنا بر حسن و قبح عقلی و اینها که انصافا درست است، خب واقعا هم ظلم است، یک نحو از ظلم است، اما اگر ما بخواهیم این را اضافه بر مسائل عقلی از راه نصوص استفاده نکنیم، استفاده اش از راه نصوص به این است. این خلاصه احتمالات.

عرض کردم مسئله اداء خیلی به نظر انسان می آید واضح باشد، حقش باشد. انصافاً چون می گوید تو آمدی آن روز شهادت دادی، من به گردنت حق دارم بیا اینجا پیش قاضی الان شهادت بده، تو آن روز بودی که این طرف خانه اش را به من فروخت، الان منکر است می گوید نفروختم، تو بیا پیش قاضی بگو من آنجا بودم که این فروخت. این حقی است که باید بگوید. این حقی است که در روابط اجتماعی پیدا

می شود. انصافاً ادائش به ذهن من خیلی عرفیت دارد، خیلی بعد از عرفیت ندارد. اما تحملش شاید کمی بگوید من حق دارم به گردنت که تو بیا تحمل شهادت بکن، می خواهم خانه بخرم بیا شاهد باشد مثلاً، شاید حق بودن تحمل خیلی واضح نباشد. در علمای ما هم عده ای تحمل را واجب نمی دانند. خیلی خود صاحب جواهر هم خیلی بحث می کند، شاید بی میل هم نباشد که طبق قواعد نباید تحمل شهادت واجب باشد. بگوید آقا می خواهم خانه بخرم تو بیا شاهد باش، مشکل برای انسان درست می کند.

غرض ایشان هم لکن خب چون فتوا و ادعای اجماع و مخالف مثل ابن ادریس هست و او هم می گوید روایت قابل قبول نیست و حدیث واحد را قبول نداریم و الی آخر صحبت هایی که در محل خودش دارد.

علی ای حال انصاف قضیه اگر برگردیم به ارتکازات عرفی و عقلایی خودمان، بین تحمل و اداء باید فرق بگذاریم. انصافاً در ادایک نوع حقی پیدا می شود، اما در تحمل پیدا بشود مشکل است. لکن چون روایات آمده به خاطر روایات قبول می کنیم اما اثبات حقش، الان ما دنبال دومی اش هستیم نه اولی، تمام هدف ما از این روایات این بود که آیا، یکی اش هم تا اینجا دو تا روایت به درد ما خورد. یکی این این است که و لا یأب الشهداء لا ینبغی لاحد اذا دعی الی شهادة یشهد علیها ان یقول لا اشهد لکم، ان یقول لا اشهد لکم، مثلاً بگویم این کنایه است، یعنی می گوید من بر خودم لازم نمی دانم بدهم، پول بده می آیم، این دومی اش نیامده، این دومی اش را ما باید بفهمیم. آیا در می آید توش، این لا اشهد، تا اینجا که در نمی آید، تا لا اشهد لکم در نمی آید. بگویم این کنایه است عرفی، من نمی آیم، بله پول بده می آیم مثلاً،

س: واقعا عرف اگر کسی نرود شهادت بده اینها از مصادیق ظلم می دانند؟

ج: اگر هزینه شهادت

س: نه بدون هزینه، همین طور اصلاً نمی خواهد ادای شهادت بکند.

ج: عرض کردم معلوم نیست عرفاً صدق ظلم بکند. عرض کردم تولید حقش مشکل است. اما اداء چرا، انصافاً عرف می دانند.

س: نه حتی در اداءش هم

ج: می گوید آقا تو و من آمدیم اینجا شاهد بودی، دارد منکر می شود من را می خواهد از خانه ام بیرون بکند، من حق دارم بگویم، این

حق اجتماعی است دیگر

س: اتفاقی از همین جا رد می‌شدم...

ج: خیلی خوب، باشد، می‌گویند من حق دارم، من برادرت هستم حق دارم، این دارد ظلم می‌کند دارد حق من را می‌گیرد.

س: تحمل نکرده، اتفاقی دیده

ج: باشد، خبر دارد. چون داریم حالا این بحث را هم چون دیگر نمی‌خواهم الان وارد بشوم، این در روایات بعدی است. روایات بعدی دارد. بله، ایشان مثلاً یکی از این روایاتی را که الان من می‌خوانم که بعد خواهد آمد، علیکم بصلاة فی المساجد، این باب بعدی هست، و حسن جوار للناس و اقامة الشهادة، و حضور الجنائز، انه لابد لكم من الناس، خوب تعبیری است، یعنی امر اجتماعی است این، انه لابد لكم من الناس، ان احد لا يستغنی عن الناس حیاته، آن وقت اگر این شد، دقت کردید چه شد؟ فردی شما نگیرید، در حیات اجتماعی. بعد دارد که فاما نحن نأتی جنائزهم یعنی اهل سنت، و انما ینبغی لكم، شما هم همان کار ما را بکنید، ان تصنعوا مثل ما یصنع من تأتمون به، و الناس لابد لبعضهم من بعض ما دام علی هذه الحال، تا وقتی که وضع این طور است و سنی‌ها اکثریت هستند و آنها دستشان در کار است، شما باید همین کار را بکنید، جامعه باید اداره بشود، حتی یکون ذلک ثم ینقطع کل قوم الی اهل اهوائهم، بله یک وقتی شما برای خودتان رفتید در یک منطقه‌ای حکومت مستقلی قرار دادید تشکیلات خودتان شد، دیگر لازم نیست این خصوصیات را مراعات بکنید، اما الان نه جامعه، این همان نکته عقلی است که من عرض می‌کنم.

آن وقت آن مسئله‌ای که بله، که باید شهادت بدهد یا یعنی این یک بحث دیگری است که در باب شهادت به مجرد علم و حضور، شهادت است، یا نه باید بگوید اشهد، این روایات ما در اینجا این باب باز بعدی است. روایت این است: اذا سمع الرجل الشهادة ولم یشهد علیها، خوب دقت کنید، به او نگفتند اشهد، فهو بالخیار ان شاء شهد و ان شاء سکن، این تحمل نیست، این جور روایت داریم. بله، بعد در روایت دیگر همین روایت از محمد بن مسلم این روایت باب سه از شهادات، دیگر نمی‌خواستم بخوانیم چون آقایان فرمودند، این یکی از روایات باب‌های بسیار خوب است، برای حدیث شناسی خیلی خوب است. همین بحث‌های حدیثی که ما می‌کنیم، بحث‌های سندی و مصدري این باب سه خیلی خوب است. حالا من نمی‌خواستم حالا دیگر شدیم حالا بخوانم، مثلاً ببینید دقت بکنید، این حدیثی که الان خواندم در کتاب کافی هست، تهذیب هم هست، این حدیث بر می‌گردد به صفوان، شواهد نشان می‌دهد از کتاب صفوان باشد. عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم، کاملاً واضح است که نسخه صفوان از کتاب علاء است.

.....

متن روایت این است: عن ابی جعفر قال اذا سمع الرجل الشهادة ولم يشهد عليها، به او نگفتند اشهد، فهو بالخيار ان شاء شهد، و ان شاء سکن، این تا اینجا. باز ما داریم خوب دقت بکنید، محمد بن یحیی باز در کتاب کافی است از احمد اشعری عن ابن فضال، آقایان خیال کردند که این مثلاً مشکل مثلاً کتاب مثلاً تهذیب یا کافی با هم، نه این نسخه مشکل است. این نسخه شناسی هایی که هی ما به شما می گوئیم، عن ابن فضال که عرض کردیم ابن فضال مطلق در کتاب کافی مراد پدر است، ابن فضال پسر در کتاب تهذیب مراد پسر است. ابن فضال مطلق در کتاب تهذیب مراد، دقت کردید؟

در اینجا ابن فضال و باز علاء بن رزین، اگر طبق تصورات ما باشد، دو نسخه از علاء است. مشکل کتاب علاء است. این تعارض را به امام نسبت ندهیم، من چند دفعه عرض کردم هشتاد درصد تعارضات ما قبل از امام است، مراد ما از قبل از امام این است.

در نسخه ای که ابن فضال دارد این طور است: عن ابی جعفر باز همان محمد بن مسلم باز عن ابی جعفر قال اذا سمع الرجل الشهادة، ببینید، و لم يشهد عليها، عین همان است، فهو بالخيار، ان شاء شهد و ان شاء سکن، الا، در نسخه ابن فضال الا دارد، حالا این حدیث مدرج است، این کلام ابن فضال است اضافه کرده، یا این حدیث بقیه کلام علاء است، صفوان حذفش کرده، این باب سه را نگاه کنید خیلی لطیف است این باب برای نسخه شناسی، الا اذا علم من الظالم، در اینجا می گوید نه اگر فهمید دارد ظلم می شود به کسی، حقش را دارند می خورند، اینجا ولو شاهد هم گرفته نشد، برود شهادت بدهد، اینجا علم با اشهاد یکی است؛ چون بحث این است که علم این اصلاً بحثی است در کتاب شهادت؛ آن شهادتی واجب است که علم باشد، علم با اشهاد یکی است یا نه، آنجا گفته اشهد بیا شاهد باش، آن وقت شما برایتان اداء واجب است، اما اگر نگفت اشهد، به قول این آقا رد می شد دید، این اصطلاحش این است، آیا علم هم اشهاد است، سوال، شما علم پیدا کردید به شما نگفت اشهد، سوال این است، علم دارید اما اشهد نگفت، آیا این هم شهادت است، يجب الاداء، این بحث داریم.

این روایت محمد بن مسلم می گوید امام باقر (ع) فرمودند که اگر نگفت خودت علم پیدا کردی این جا واجب نیست، ان شاء شهد، این دیگر لا و من یکتُمها فانه اثم قلبه، آن را نمی گیرد.

س: یعنی طبق فرمایش شما شهادت یک بار اضافی دارد

ج: بله همین طور هم هست.

اما عجیب این است همین کتاب، حالا از عجایب کار هر دو هم در کافی آمده. به نظر من کلینی هم مثل ما گیر کرده مثل این که ما الان گیر کردیم اول قرن پنجم، ایشان هم اول قرن چهارم گیر کرده، که آیا در کتاب علاء کدام بوده، در یک نسخه علاء که نسخه معتبری است، صفوان جزو اجلاء اصحاب است دیگر، فوق العاده است دیگر تا حالا روشن شده، در نسخه صفوان همین مقدار است، در نسخه ابن فضال، من تصادفای خواستم هفته گذشته بگویم این مطلب را، نگفتم هی نگه داشتیم که امروز که شما پیش کشیدید دیگر گفتیم این را بخوانیم.

اگر بخواهیم بعضی از این مباحث نسخه شناسی که ما گفتیم این باب خیلی لطیف است. الا اذا علم من الظالم فليشهد، و لا يحل له، الا ان يشهد، ببینید تأکید هم دارد. اگر بله، فرض کن خانه فروخت، حالا او می گوید نه حلش می کند، اما اگر ظلم به کسی شده، دیدی ظالم فرستادند مال این شخص را از خانه اش به زور گرفتند و بردند، حالا هم منکر می شود می گوید من نبردم دزد برده مثلاً، شما هم رد می شدید دیدید، امام (ع) می فرماید چون ظلم است، شما باید بروید آنجا شهادت بدهید. فليشهد و لا يحل له الا ان يشهد، اصلاً تأکید هم دارد.

ولذا دقت کردید چه شد؟

س: به کلام روای هم نمی خورد

ج: به کلام راوی هم نمی خورد. حق هم با کلینی است. ما هم الان گیر کردیم، کلینی هم گیر کرده است. الان کتاب علاء توش چه بوده؟ توش همان صدر، خیلی عجیب است، دقیقاً صدرش مثل هم است. البته با یک نسخه کافی، با نسخه تهذیب یک قسمتش فرق می کند. اما این یک ذیلی دارد الا ان، و انصافش با مستقلات عقلیه هم این بهتر می خورد. با حکم عقل هم بهتر می خورد. که واقعاً ظلمی به کسی واقع شده، ولو شما نگفت آقا شاهد باش این ظالم دارد خانه من را غارت می کند، نگفت، خودتان دیدید، علم پیدا کردید، اما شاهد نگرفت شما را، ایشان می گوید برو آنجا، شرطه ای، پلیسی، به قول قدیمی ها شرطه یا امروز پلیس، آمد مال این آقا را برد، شما هم رد شدید دیدید، بعد هم پلیس انکار کرد، گفت من نکردم دزد آمده خانه اش را برده، شما هم می دانید به چشم خودتان دیدید که این پلیس این کار را کرد. امام می فرماید الا اذا علم من الظالم، فليشهد و لا يحل له الا ان يشهد، این فليشهد، خوب دقت کنید، و لا يحل له، ممکن است حالا چون حالا فعلاً باهاش معامله حدیث می کنیم.

ممکن است و لا یحل له الا ان یشهد باراضافی داشته باشد؟ یعنی فلیشهد تکلیف باشد و لا یحل له الا ان یشهد وضع باشد. یعنی در ذمه اش است این. همان بحثی که الان ما داریم. آیا تکلیف صرف است یا حکم وضعی هم دارد؟

چرا فرمود فلیشهد بعد فرمود و لا یحل له الا ان یشهد؟ آنجا عرض کردم یقول لا اشهد را این گرفتیم، یعنی پول بده من شهادت می دهم، همین جوری شهادت نمی دهم. ممکن است اینجا این باشد؟ و الا فلیشهد اول فرمود دیگر، بگوییم این طور بفهمیم، فلیشهد این تکلیف، و لا یحل له الا ان یشهد، این وضع. این در ذمه اش هست، هیچ راهی هم ندارد این از ذمه اش در نمی آید. این که در ذمه اش باشد این می شود وضع.

اگر وضع شد حق اخذ مال در مقابلش ندارد. حق با شیخ می شود. شیخ هم که فرموده حق شاید از، عرض کردم انصافش بحث اداء شهادت را می شود حق قبول کرد، خود تحمل را کمی مشکل دارد.

این راجع به... حالا از عجایب این است اجازه بفرمایید، از عجایب این است صدوق این را از عقلاء نقل کرده، سند صدوق را به علاء از محمد بن مسلم نقل نکرده، به نظرم سندش به علاء خوب است، مثل آن محمد بن مسلم نیست. سند صدوق را به علاء بیاورید عن ابی جعفر فی الرجل یشهد حساب الرجلین، بله، ثم یدعی الی الشهاده، حساب رجلین، یعنی مثلاً با او معامله ای کرده کاری انجام داده، قال ان شاء شهد و ان شاء لم یشهد،

س: ثم کان فی علاء بن رزین فقد رویته عن ابيه عن محمد بن الحسن رضی الله عنهما عن سعد بن عبدالله عن حمیری جمیعاً عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن علاء بن رزین

ج: شبیه همان نسخه است، نسخه برقی است.

س: باز هم دارد

ج: این نسخه اش، نسخه برقی است.

س: فقد رویته عن ابی محمد بن حسن عن سعد بن عبدالله و الحمیری جمیعاً عن محمد بن ابی ثعبان عن صفوان بن

ج: محمد بن عبد الجبار عن صفوان، این همان نسخه کلینی است.

س: و رویته عن ابی عن علی بن سلیمان زراری الکوفی عن محمد بن خالد عن العلاء بن رزین عن ...

ج: این همان نسخه برقی پدر است.

س: و رویتہ عن محمد بن حسن عن محمد بن حسن صفار عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال و الحسن

بن محبوب عن العلاء بن رزین

ج: خوب است، نه، طریش زیاد...

بعد ایشان فقیه دارد، بعد فقیه چه می گوید، فقیه این مقدارش را هم قبول نمی کند. یعنی فقیه می خواهد بگوید علم با شهادت یکی است.

قال الصدوق معنا هذا الخبر الذي جعل الخيار فيه الى الشاهد بحساب الرجل هو اذا كان على ذلك الحق غيره من الشروع، اگر غیرش

باشد، یعنی خود متن روایت هم تازه ایشان اشکال داشته. دقت کردید؟

و ما حالا دیگر بقیه عبارت، وارد بحث بقیه کار نمی شویم. تا اینجا دنبال این نکته بودیم انصافش از مجموع شواهد می شود درآورد که

اداء را حق گرفتند. یک روایت دیگر مانده، آن هم فردا انشاء الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين